بسم الله الرحمن الرحیم

# نقد هشتم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

مجموعه نقدها و اشکالاتی که بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا و نظریه عدم امکان دسترسی به معنا و مقصود مؤلف بود ذکر کردیم هشتمین مورد مناقضه بود که به نظرم با تقریری که دیروز انجام دادیم این اشکال وارد است اگر گادامر در جایی تفاوت بگذارد بین تفسیرها این حتماً معنایش این است که به نحوی به واقع ممکن است دسترسی پیدا کرد که ما می‌آییم تفاوت می‌گذاریم و الا اگر بگوید به واقع راهی نیست دیگر نمی‌شود تفاوت گذاشت این اشکال طبق تقریری که دیروز عرض کردم به نظرم وارد است البته تقریرش دقیق است و به آن دقتش باید توجه کرد تا اینجا ما دو سه تا اشکال را می‌پذیرفتیم بقیه‌اش گفتیم به نحوی می‌تواند مؤیداتی باشد و الا نمی‌تواند اشکالی باشد یک اشکال دیگری که بعضی این را مطرح کردند

# نقد نهم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

اشکال نهم این است که شما می‌گویید فهم مبتنی بر مبادی و پیش‌فرض‌ها و پیش دانسته‌های مفسر است ولی گاهی ما ناگهان با متنی مواجه می‌شویم اشکال این است که گاهی فهم ... هنگام مواجهه ناگهانی با متن است بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای و سابقه‌ای مثالی که می‌زنم این است که ناگهان می‌رود وارد خانه می‌شود نامه را باز می‌کند تا نگاه به آن می‌کند می‌بیند که چیزی به ذهنش می‌آید بدون اینکه پیش‌زمینه‌ای نگاهی پرسشی داشته باشد می‌گوید یکی از مسائل مهم در فهم این است که ما همیشه فهممان با پرسش‌های قبلی با انتظارات قبلی سؤال داریم انتظار داریم می‌رویم مطلبی می‌خوانیم می‌رویم قرآن می‌خوانیم می‌رویم متنی را می‌خوانیم و پیش‌فرض ما در فهم ما اثر می‌کند نمی‌توانیم این را از خود آن مدلول جدا بکنیم آن‌ها با هم می‌شوند خوب می‌گوید که ما در یک مواردی داریم که اصلاً هیچ چیزی از این موضوع نمی‌دانیم یک دفعه از هواپیما پیاده می‌شویم پاریس در فلان جا همان‌جا یکی نامه می‌دهد دست آدم همان نامه را باز می‌کند دو تا جمله آنجا نوشته خوب این یک چیزی هم به ذهنش می‌آید این‌که سؤالی نداشت دنبال چیزی هم نبود اتفاقی و ناگهانی یک جمله به ذهنش می‌آید این یک جمله که می‌گویم شاید کوتاه‌ترین نامه‌ای که در تاریخ ما هست حالا این هم یک نکته اخلاقی است این است که حتماً دیدید که در قضایا وقایع عاشورا حضرت اباعبدالله الحسین ظاهراً روز یا شب عاشورا یک نامه‌ای برای محمد ابن حنفیه نوشتند نامه این است که «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَ السَّلَامُ**»[[1]](#footnote-1) خیلی نامه تکان‌دهنده‌ای است شما شرایط اباعبدالله الحسین وقتی وارد کربلا شدند هنگام نزولشان به کربلا نامه‌ای نوشتند به محمد حنفیه و اصلاً ورود در کربلا با یک نامه اخلاقی برای محمد ابن حنفیه این نامه هم اخلاق است و هم مدلول‌های سیاسی دارد خیلی نامه عجیبی است و کوتاه‌تر از این هم من سراغ ندارم «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَ السَّلَامُ**» این‌قدر دنیا هیچ است گویا اصلاً نبوده و آن‌قدر آخرت قوی و پایدار است که ابدی است الان هم هست خیلی نامه جالبی است حالا این نامه در شرایطی به دست محمد ابن حنفیه رسیده بود که انتظار داشت؛ ولی گاهی کسی از یک موضوعی هیچ چیز نمی‌داند غفلت مطلق هیچ چیزی در مورد نامه نمی‌داند این چیزی است که در صفحه 122 کتاب آقای ربانی و کتاب آقای واعظی که در کتاب درآمدی بر هرمنوتیک آمده است.

## نظر استاد

به نظرم می‌آید این اشکال وارد نیست حالا ببینید جوابی که اینجا وجود دارد این است دو تا نکته اینجا هست:

### جواب اول

جواب اول این است که چسبیدن به یک جمله‌ای از گادامر است و به آن اشکال کردن است و غفلت از روح کلام گادامر است همیشه پرسش باید باشد ممکن است اینجا قبول بکنیم بگوییم که اینجا پرسش نیست اینجا نمونه هست روح کلام گادامر این است که ذهن ما تاریخی است و فهم ما در فهم زبانی است و زبان در تاریخ است و انسان نمی‌تواند از دانسته‌های خود و از آگاهی‌های خودش، خودش را تخلیه بکند و برود سراغ چیزی همیشه توی همین قفس هست این‌ها به‌عنوان نمونه هست حالا خیلی ببینید همان‌جا که نامه را باز می‌کند همین‌که او دارد این را می‌فهمد او کیست او کسی است که این درس را خوانده این فهم را دارد این‌جور بزرگ شده این‌جور شخصیتش شکل گرفته در این مقطع تاریخی است آگاهی‌هایی دارد که این آگاهی‌ها را دارد که نمی‌شود این آگاهی‌ها ا از آن جدا کرد این مجموعه این‌ها است که این نامه را می‌خواند ولو نامه فجئتاً که هیچ سابقه‌ای ندارد حداکثرش این است که بگوییم پرسشی از قبل ندارد چون قبلاً از این موضوع غفلت کلی داشته ولی تا می‌آید این را بخواند الفاظ دارد می‌آید و این‌ها کی می‌آید این‌ها را می‌خواند و یک برداشتی از این‌ها می‌کند کسی که این فهم دارد اون فهم دارد و لذاست که نامه‌ها را وقتی بخوانید همین نامه را به دو نفر بدهید دو جور می‌فهمند با یک فجئتاً بوده او یک جوری این نامه را معنا می‌کند او یک جور دیگر همین نامه کوتاه بسیار زیبای حضرت اباعبدالله الحسین که از عالی‌ترین نامه‌های تاریخ بشر است این نامه را خیلی جورها می‌شود فهمید مثلاً آدمی که نگاه سیاسی دارد این را یک جور می‌فهمد آدمی که نگاه عرفانی و اخلاقی دارد جور دیگر می‌فهمد بنابراین روح کلام گادامر را باید توجه داشت این‌که همین‌جوری نامه‌ای خواند و یک چیزی به ذهنش آمد این‌ها دارد به سرعت برق اثر می‌گذارد آدمی که می‌آید جلوی این منظره می‌نشیند و نگاه می‌کند این عینک را دارد و آن یکی اون عینک را دارد حرف او این است و حداکثر مثل و موردی که می‌شود بر ایشان وارد دانست این است که این شخص سؤالی از قبل ندارد این دنبال چیزی نبوده این جواب اول است که این اشکال وارد است.

### جواب دوم

جواب دوم هم این است که این سؤالی هم که گادامر می‌گوید سؤال خیلی آشکار واضح و شفاف مقصودش نیست بله در اینجا سؤالی از قبل طراحی شده و به صورت شفاف نیست.

نوع دیگری از سؤال ممکن است بگوییم اینجا مطرح است چون متن را تا ببیند نمی‌تواند چیزی را بگوید همین‌که نامه را باز کرد سؤالات زیادی به ذهنش خطور می‌کند ناخودآگاه نامه را باز کرد و اولین کلمات را که دید انواع سؤالات به ذهنش می‌آید گاهی دیدید فری آدم می‌رود ببیند که پایینش چه نوشته شده اصلاً با یک کلمه او با نوع تا شدن نامه با نوع خط همین چیزهای پیرامونی او انواع سؤالات به ذهن آدم می‌آید اما سؤالات خیلی گنگ و مبهم و کلی و آن سؤالات موجب می‌شود که ذهن آدم برود به سمت این یا به سمت آن بنابراین سؤال همیشه لازم نیست همیشه خیلی شفاف باشد لازم نیست که از نظر زمانی کاملاً از قبل طراحی شده باشد ممکن است من سؤال را از خود متن بگیرم اتفاقاً آن دیالوگ بین متن و مفسر همین است یکی از کارهایی که خود متن می‌کند این است که سؤال به او می‌دهد این همانی است که دیروز می‌گفتیم که آن هم خوب دقت نشده که می‌گویند نمی‌شود محاوره بشود می‌شود اصلاً خیلی وقت‌ها متن به شما سؤال می‌دهد یک چیزهایی می‌آورد که سؤالات جدیدی می‌دهد متن اصلاً به شما سؤال می‌دهد از شما سؤال می‌کند و جهت می‌دهد به آن و همان سؤالات را برمی‌گرداند به خود متن.

### اشکال اول

بنابراین این‌طور نیست که ما به این سادگی و روانی و آسانی بگوییم که یک دفعه نامه باز می‌کنیم و فهم ناگهانی پیدا شد و این هم فهم عریان حقیقت متن است بله گادامر اصلاً حرفش همین است می‌گوید مؤلف مرده است اما متن زنده است دارد با شما حرف می‌زند اصلاً مقایسه بکنید آن نظریه دیگر است که می‌گوید متن صامت است و باید استنطاقش کرد او می‌گوید نه هم استنطاق می‌کنی هم او تو را استنطاق می‌کند او با تو صحبت می‌کند حرف می‌زند نه مؤلف. مؤلف مرد متن با شما صحبت می‌کند و اینکه یک تصویر ثابتی هم نمی‌تواند بدهد دائم حرف جدیدی می‌زند با شما ارتباط برقرار می‌کند و تو این طراود ... و تعامل هرکسی به یک فهمی می‌رسد تفسیری می‌رسد این همان نحله مثل شلایر ماخور و ... بیل تای و این‌ها هستند و همین تفکر مثل اصولی خود ما هست که دیگر ما مقصود مؤلف را می‌خواهیم کشف بکنیم و می‌خواهیم شرایط او را بشناسیم اما این می‌گوید چون نمی‌شود مقصود او را کشف کرد می‌گوید این ... دال لغو است اجازه بدهید اشکال بعدی با همین ربط دارد این یک اشکال بود.

### اشکال دوم

یک اشکال هم همینی است که حالا به این شکل ممکن است اشکال بشود کسی بگوید که در حرف‌های هرش و دیگران هست که می‌گوید ما در مقام فهم و تفسیر یعنی چه که شما می‌گویید کار به مؤلف ندارد کار داریم می‌خواهیم ببینیم مؤلف چی گفته توجه کردید این یک اشکالی است که وارد است.

### اشکال سوم

یک اشکالی هم که مطرح است این است که می‌گوید که اینکه مفسر علاقه‌مند به شناخت مقصود گوینده و نویسنده است مؤلف است حقیقتی غیرقابل‌انکار است و اصلاً مقام فهم و تفسیر از نظر چی این است که انسان می‌خواهد ببیند این هم در کلمات مختلف آمده آقایانی که نوشته‌اند در بعضی کلماتشان آمده می‌گوید این امر وجدانی واضح را شما چه جوری می‌گویید که اصلاً ما در مقام فهم و قصد او نیستیم.

قاعده‌اش این است که آدم ببیند مؤلف چی گفته گوینده دارد چی می‌گوید اصلاً بر اساس این فهم و تفسیر شکل گرفته و معنا پیدا می‌کند بدون این اصلاً معنا ندارد شما یک حقیقت به این آشکاری را می‌خواهید نفی‌اش بکنید این هم اشکالی است که ممکن است کسی بگوید و این علاقه‌مندی و این هدف‌گیری امر کاملاً عقلایی است و جاافتاده است و برای همین هم باید رفت شرایط مؤلف را شناخت قرائن و احوال و اوضاع او را شناخت اینکه انسان بتواند کاملاً به قصد او راه پیدا بکند با همین‌که خودت را جای او بگذار همه اوضاع و احوال او را تا حداکثر امکان درک بکند تا بتواند به مقصود او دست پیدا بکند این روال طبیعی عقلایی است در فهم و تفسیر متون و سخنان دیگران اين هم يك نوع سيره عقلايي است يك نوع منهج و روش عقلايي است كه تداول دارد و فرد هم در مقام فهم و تفسير دنبال همين است چطور شما می‌آیید می‌گویید مؤلف مرد و اصلاً اون هيچي البته وجدان آدم به صورت عادي و طبيعي همين است.

جواب اين مسأله اين است كه آن مشكل، مشكل فلسفي دارد اينجا نمی‌گوید كه بله ما علاقه‌مند نيستيم اين را نفي نمی‌کند گادامر كه ما علاقه‌مند نيستيم ممكن است ما علاقه داشته باشيم نمی‌گوید ما نبايد علاقه‌مند بشويم به‌عنوان يك روش منطقي و دستوري نه او يك روش فلسفي دارد می‌گوید نمی‌شود به آنجا راه پيدا كرد و چون نمی‌شود ديگر اين سعي باطل است عبث است بله ما خيلي چيزها ما می‌خواهیم علاقه داريم اصلاً دنبالش هم هستيم «ما كلّ ما يتمنّى المرء يدركه\*\*تجرى الرّياح بما لا تشتهى السفن‏»[[2]](#footnote-2) شعر مغني است خيلي شعر قشنگي است هر چه آدم دلش بخواهد كه نمی‌شود ولي ما دلمان مي‌خواهد دنبالش هم هستيم اصلاً روال بشر هم اين است در طول تاريخ هم می‌گوید كه همه هم دنبال همين بودند ولي يك نكته فلسفي وجود دارد كه معلوم می‌شود این‌ها همه ... بوده همه مساعي غیرمفید بوده و تيرهايي بوده كه به هدف اصابت نمی‌کرده بله همه دنبال اين بودند كه هدف گرفته بودند با تیراندازی‌شان آنجا را ولي بعد معلوم شده كه آنجا راهي نيست بی‌خودی داشته هدف می‌گرفته بنابراین اين اشكال قبلي و اين نوعي ساده كردن قضيه است و برخورد ساده با يك نظريه كه بالاخره اون حرف‌های عميق جدي این‌جوری داشت كه بگوييم بله ما يعني چه حرف ما را انكار بكنيد از اين قبيل چيزها كه فراوان بوده جناب آقاي مطهري می‌فرمودند كه گاهي آدم می‌گوید بزرگان يك دفعه حرف‌های عجيبي می‌زند ولي وقتي دقت می‌کنیم می‌بینیم كه يك نکته‌ای دارد كه به خاطر آن می‌گوید حالا اين نکته‌ای دارد كه افتاده در اين جهت و آن نكته و مبانی‌اش را حل كرد خوب دنبال اين بوده‌اند الان هم ممكن است باشند خيلي وقت‌ها جهت دارد اگر قرن‌ها از آدم‌ها می‌پرسیدند الان هم از خیلی‌ها بپرسيد كه اين جنس يك جنس به‌هم‌پیوسته است و متصل است خوب همه می‌گویند اين جنس متصل است ديگر علم كه اين را نمی‌گوید علم می‌گوید كه این‌ها بينشان فضاهاي عجيب غربي خلأ فضاهاي افتاده‌ای بين این‌ها وجود دارد چيز متصلي كه نيست بله وجدان و بداهت عقلايي و عرفي ما این‌جوری است ولي خوب واقعيت اين نيست آن می‌گوید بله همه دنبال اين هستند كه به مقصود راه يابند و آن را كشف بكنند ولي من يك حرفي دارم كه می‌گویم نمی‌شود بی‌خود دارند دنبال آن می‌روند دستوري نيست كه او دستور بدهد يا روش نشان بدهد شما بگوييد نه اين درست نيست خلافش را بگويد نه راهش نيست فلسفي است

### اشکال چهارم

اشكال ديگر این است که بعضی‌ها گفتند كه چطور شما می‌گویید كه مقصودي در اينجا وجود ندارد آدم بالوجدان می‌بيند حرف كه می‌زند يا می‌نويسد يك قصدي دارد اين هم جوابش اين است كه گادامر نمی‌گوید نيست می‌گوید راهي به سمت آن نيست وقتي كه نيست آن‌وقت اين تلاش، تلاش عبثي است شما اصلاً بايد از آن فكر بياييد بيرون يك حقيقت غیرقابل‌انکار و همین‌طور اينكه معناي مقصودي وجود دارد اين هم حقيقت غیرقابل‌انکار است معناي مقصودي وجود دارد اين هم جوابش را من در يك مطلب نوشتم جوابش اين است كه می‌گوید این‌ها همه درست من قبول دارم نمی‌گویم شخص معنايي قصد نمی‌کند البته راجع به اين بعضي يك چيز دارند ولي فعلاً ما در دفاع از آن می‌گوييم معناي مقصودي است چون بعضي می‌گویند آن معاني مقصوده هم اصلاً مبهم و مه‌آلود است چيز متعيني نيست ولي حالا می‌گوييم اين حرف متعين هم هست و روش طبيعي فهم عقلا هم اين است كه دنبال فهم مقصود هستند می‌گوید من همه این‌ها را قبول دارم ولي چه بكنم كه راه بسته است سدي وجود دارد كه «**بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيان**‏»[[3]](#footnote-3) است نمي‌گذارد كه اين به آن نفوذ پيدا بكند و لذا اين نوع مواجهه با اين نظريه هم چندان ...هم خود غربی‌ها آورده‌اند هم دوستان خود ما آورده‌اند خوب معلوم است ما دنبال اين هستیم اين معنايي دارد اين مواجهه سطحي با اين نظريه بود او عمقش اين است كه نگاه سفسطي دارد می‌گوید نمی‌شود وقتي نمی‌شود تصور باطلي بوده كه حالا آدم‌ها فكر می‌كردند این‌جوری است همه هم اونجوري فكر می‌كردند بعد فهميدند نه این‌جوری نيست ما البته اين حرف را قبول نداريم يكی دو تا از اشکال‌های قبلي را قبول داشتيم چند تا اشكال جدي هم بعد داشتيم رد می‌کنیم فی‌الجمله را ولي اين اشكال ديگر وارد نيست

نکته این است كه اين قرائن هم را اگر بخواهد بفهمد مبتلا به اين گرفتاري است اين قرائني كه می‌گوید رايت أسد يرمي اين يرمي‌اش هم همين وضع را دارد قرائن حاليه و مقاليه همه این‌ها يك پديده انساني است من از پشت عينك خودم دارم اين پديده را می‌بينم اين حرف را می‌شنوم اين قرينه را می‌بينم و انواع معرفت‌های من با اين درمی‌آمیزد محصول عين اون نيست چيز ديگري است كه با آن تركيب شده است هر چه زور بزند به صد بيان به صد عبارت تغيير بكند آخرش «هر کسی از ظن خود شد یار من \*\* از درون من نجست اسرار من‌‌« هر چقدر تلاش می‌كند كه يار واقعي فكر و معرفت من بشود نمي‌تواند اين هم از اين مطلب پس اين اشكال هم وارد نيست.

1. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏45، ص: 87.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئى)، ج‏7، ص: 201.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- الرحمن / 20.** [↑](#footnote-ref-3)